



اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

صحبت راجع به امتیاز و تعین بود، عرض شد که مساله تشخص با مساله تعین متفاوت است تعین عبارت است از امتیاز و امتیاز افتراق بین شیء و شیء دیگر است همین که دوئیت ملاحظه بشود یعنی امتیاز این با او فرق می‌کند حالا این افتراقش به واسطه چیست؟ و منشاء این افتراق چیست؟ این یک مطلب دیگر است که برگشت آن یا به خود نحوه وجود است چنانکه مرحوم آخوند می‌فرمایند و قائلین به اصالت وجود قائل به این مساله هستند یا تحقق ماهیت است که بنا بر قاعده اصالت ماهیت مساله به او برمی‌گردد حالا کاری به صحت و سقم آن نداریم ولی در اینجا می‌خواهیم بگوییم مساله امتیاز با مساله تشخص فرق می‌کند بسته به این است که تشخص چطور باشد.

روی این جهت امتیاز یک شیء از شیء دیگر یا به نفس همان حقیقت شیء است که امتیاز ذات باری از سایر موجودات و مخلوقات، که خود ذات باری از حیث وجود و از حیث ائیت یعنی همان خصوصیت و شیئیت ذات باری، این با سایر موجودات متفاوت است زیرا آن در لامرتبه‌ای و لاحدی و لاقیدی قرار دارد، وجودی است به این نحو که حد و قید و مرز ندارد و شکل و ماده ندارد و محوضت در مجرد دارد این خصوصیت ذات باری است که بواسطه این خصوصیت از سایر مخلوقات و مظاهر متشخصه متفاوت است بقیه همه دارای حدّ می‌باشند حتی اگر حدّ آنها وجودی هم باشد یعنی حدّشان حدّ ماهیتی به عنوان جنس و فصل و اینها نباشد بلکه همان مرتبه وجودی باشد باز در اینجا با ذات باری متفاوت است از نقطه نظر سعی و عدم تقید و اطلاقی که در وجود

باری است و در وجود آنها این اطلاقیست نیست بنابراین عالم ارواح با عالم ملائکه با اینکه آنها وجود مجرد هستند و حدّ ماهوی آنها حدّ وجودی آنهاست و دارای جنس و فصل نیستند در عین حال با ذات باری متفاوتند و از این نقطه نظر خوب خیلی از دقائق و ظرائف در اینجا روشن می‌شود و مشخص می‌شود این ارتباط آن حقائق وجودیه مجردة با حقایق مادی و نفوس به چه کیفیت است، چگونه ارتباط برقرار می‌کنند و چگونه انسان این ارتباط را ادراک می‌کند این ارتباط عبارت است از حضور این نفوس مجردة در ظرفی که نفس در آن ظرف استقرار دارد در هر مرتبه‌ای که در آن مرتبه قرار دارد.

وقتی که شما آماده برای نماز می‌شوید یک مرتبه حالتان می‌بینید با حال پنج دقیقه قبل فرق کرده است، وضو که می‌گیرید در این وضو می‌بینید حالتان تفاوت کرد، نماز که می‌خوانید به شرط حضور قلب، احساس می‌کنید که این نماز شما را در یک وضعیتی قرار داده است که آن فرق می‌کند این نحوه از ادراک همراه با حضور و علم حضوری انسان است نسبت به حضور ملائکه و همینطور علم حضوری ملائکه است نسبت به وجود انسان و حقیقت ملکوتی انسان، که این حضور اگر نباشد حال ما هم فرقی نخواهد کرد یعنی حال در وقت نماز با غیرنماز فرقی نخواهد کرد پس بنابراین نمازی را که عُمَر می‌خواند با قبل از نمازش تفاوت نخواهد کرد بلکه **ولا یزید الظالمین الا خسارا** شیطان در نماز افراد مخالف و معاند حضور عینی و علمی پیدا می‌کنند نه رحمان و نه ملائکه چون همانطوری که نفوس ملائکه نفوس مجردة هستند نفوس شیطان هم یک نحو تجردی دارد البته نه مثل آنها منتهی از نقطه نظر احاطه بر صور مثالی انسان این قدرت را دارد که در آنجا حضور پیدا بکند. حضورش آن کدورتی است که ما در موقع گناه احساس می‌کنیم این حضور آن است در فضایی که در

آن فضا گناه است وقتی انسان وارد بشود یک دفعه می‌گیرد یک دفعه قلبش می‌گیرد یک دفعه قبض می‌شود.

چند وقت پیش ما به مجلسی رفتیم که مجلس روضه‌ای هم بود، در همین جا تا ما وارد مجلس شدیم دیدیم چقدر قلبمان گرفت چه کدورتی پیدا کردیم بقیه از دوستان هم که چند نفر بودند آنها هم اتفاقاً گفتند عجب چرا مجلس اینجوری بود؟ گفتیم مثل اینکه شما هم مستفیض شدید از برکت شیطان!!، شیطان هم برکت دارد! آن هم بالاخره ان الشیاطین لیوحون إلی اولیائهم<sup>۱</sup> آن مجلسی که برای آنانیت درست شده برای نفسانیات درست شده، برای شعار درست شده، برای اینکه بگویند ما هم هستیم درست شده، برای اینکه پرچم بزنند و اعلام کنند و مردم بیایند و نشان بدهند درست شده، در آن مجلس امام حسین وجود ندارد، امام حسین در آن مجلس نیست، پیغمبر در آن مجلس نیست، در مجلس کیست؟ شیطان است، حضرت شیطان هم خیلی مقام دارد! آن منبری که دارد صحبت می‌کند شیطان قرین اوست و دارد مطالب را القاء می‌کند ولو اینکه مطالب عالی بگوید و در میان افراد مطرح باشد، آیا این مطالب را جبرائیل دارد به او القا می‌کند از باب شعار دین! یا شیطان دارد در دهانش می‌گذارد؟ جبرئیل که بلند نمی‌شود برای این مرتیکه فلان و فلان کند. شیطان می‌آید: اینجوری بگو اینجوری حرف بزن کلمات را اینطوری بچین ترکیبات را اینطوری بیاور، مجلس را عظمت ببخشید، مجلس را بالا ببریم، مجلس را بهتر تمام کنیم! خلاصه مشخص است که بازی و تئاتر است جبرائیل و میکائیل و عزرائیل و اسرافیل و ملائکه و روح‌الامین و روح‌القدس و اینها، اینها تئاتر بازی

<sup>۱</sup> سورة الانعام (۶) قسمتی از آیه ۱۲۱

نمی‌کنند فیلم بازی نمی‌کنند فیلم بازی کردن و تئاتر بازی کردن کار شیطان و کار جنود شیطان است هر جا رفتید دیدید مساله از این قرار است آن آقای که دارد حرف می‌زند یکی هم کنارش بنشانید، او دارد به او می‌گوید بگو. آن احمق خودش نمی‌فهمد از کجا دارد می‌خورد، دارد به او وارد می‌شود، ولی شیطان که می‌فهمد از کجا دارد به او وارد می‌کند اینطور نیست؟! انشاءالله یک وقتی خدا نکند آدم در یک همچنین موقعیتی قرار بگیرد که بخواهد شیطان به او وارد کند. تا انسان می‌بیند که حالش فرق کرد معیار را باید در نظر بگیرد میزان را باید سنجش بگیرد آن می‌رود یک آقای دیگر می‌آید همه در راستای تثبیت و اثبات حرکت می‌کنند هیچکدام از اینها در راستای ثبوت حرکت نمی‌کنند همه در راستای اثبات است بنده خدا امام حسین بیچاره که هزار و سیصد سال پیش آمد شهید شد و برای عده‌ای نان و شهرت آورد و حالا اگر امام حسین نبود و ائمه، ما می‌خواستیم چکار کنیم گردن یکی دیگر را می‌گرفتیم یک مظلوم دیگر را پیدا می‌کردیم از همین مظلومان تاریخ مظلوم زیاد است اگر مسلمان نبود سراغ یهودی‌ها می‌رفتیم سراغ مسیحی‌ها می‌رفتیم بالاخره ژان دارکی پیدا می‌کردیم یا گالیه و آنها را می‌آوردیم برایشان مجلس روضه می‌گرفتیم چرا؟ چون هدف ما حسین نیست، هدف نفس است که در قالب امام حسین الان می‌تواند خیلی بیشتر خودش را نشان بدهد و به مقصد برسد، به آرزوها و اهداف و غرائضش برسد، الان می‌تواند اما اگر یک روزی آمد و دیگر مردم به روضه امام حسین دیگر رغبت نشان ندادند رفتند امام سراغ زین العابدین می‌بینید این روضه تعطیل شد روضه امام زین العابدین شروع شد. مثلا اگر مردم تصمیم بگیرند که ما اعتصاب می‌کنیم این دفعه از امروز روز سه‌شنبه هرکجا که روضه امام حسین است نمی‌رویم... حالا وقت شهادت امام زین العابدین نیست مثلا فرض کنید

بیست و پنجم محرم است تا آن موقع سه ماه یا چهار ماه مانده است ولی از الان به پیشواز می‌رویم! چهلم می‌گیریم! خیلی امام زین‌العابدین مظلوم بود! باید روزه دهه گرفت! باید چه کرد... خوب آن آقا هم که تنهایی نمی‌آید آنجا وقتی ببیند مردم نمی‌آید می‌گوید باید یک روزه را بگیریم که مردم ببیند همه که مثل مرحوم آقا نیستند.

وقتی که به مرحوم آقا گفتند: آقا الان این مجلس دیگر گنجایش ندارد اجازه می‌دهید که درب اتاق عقب را باز کنیم؟ یک اتاق را اضافه کنیم؟ یعنی به اندازه نصف اینجا بیشتر فضا اضافه کنید، فرمودند: "نخیر مکان همین است اتاق همین است هر که می‌خواهد زود بیاید".

ما رفتیم پیش ایشان که آقا می‌گویند یک طبقه بالا بسازیم افراد می‌آیند و در کوچه می‌نشینند، فرمودند: "می‌خواهند زود بیایند فقط جا همین است این حسینیه و این هم تمام شد بروند در کوچه بنشینند". این چیست؟ این شخص اگر مردم هم اعتصاب کنند برای امام حسین خودش تنها می‌آید می‌نشیند و به بنده و امثال بنده می‌گوید: "بفرمائید منبر یک ساعت صحبت کنید و بعد روزه را هم با صدا بخوانید" درست شد، اینها اینجوری هستند، این کنارش جبرئیل است، میکائیل است. آنها چی هستند؟ حضرت شیطان - شیطان را هم حضرت باید بگوییم تا رعایت احترام فائقه شده باشد! - می‌آید و لیوحون الی اولیائهم<sup>۲</sup>، کیفیت بیان، چرب حرف زدن، مجلس گرداندن، داغ نگه‌داشتن، توجه... لذا وقتی آدم از آن مجلس بیرون می‌آید خسته، کسل، یک مشت چرت و پرت و مزخرف شنیده، اصلا حال ندارد، انگار هرچه رمق داشته از او گرفتند، هرچه رمق و جان

<sup>۲</sup> سورة الانعام (۶) قسمتی از آیه (۱۲۱)

داشته همه را گذاشته دارد از آن مجلس خسته می‌آید، گاهی هم می‌آید بیرون می‌بیند یک چیزیش می‌شود، یک حال دیگری دارد یک وضع دیگری دارد یک حال و هوای دیگر، این چیست این مال علم حضوری است که در اینجا ملائکه با او اتحاد عینی پیدا کردند، اتحاد عینی، نه اینکه الان بیایند در کنار این، آنهایی که شما در هنگام نماز یا در هنگام ذکر مصیبت سیدالشهداء با اخلاص، آن حالی را که شما احساس می‌کنید وحدت عینی است، در این وضعیت است که میزی دیگر وجود ندارد، یعنی وجود ملائکه و عالم ارواح بواسطه اتحاد عینی که پیدا می‌کنند شما اینها را در خود می‌بینید اگر اتحاد عینی پیدا نکردند، برای شما فرقی نخواهد کرد، خوب جبرائیل بیاید در کنار شما بنشیند، فرض کنید در مجلس امام حسین هم بیاید بنشیند به شما چه مربوط است؟ طوری نمی‌شود که، این کناری نشسته است، مثل آنکه رفیق شما می‌آید کناری می‌نشیند و سرش به کار خودش است و شما هم سرتان به کار خودتان است، ولی این که شما حالتان برمی‌گردد منقلب می‌شود از وضعیتی به وضعیت دیگر درمی‌آید برای این است که دوئیت برداشته می‌شود وحدت حاصل می‌شود چه با ارواح روحانین چه با نفوس خبیثه شیاطین و ابالسه، تفاوت نمی‌کند هر دوی اینها و این است که صورت برزخی شما را تغییر می‌دهد به صورت حیوان درمی‌آورد به صورت گرگ و سگ و خوک درمی‌آورد به صورت انسان در می‌آورد به صورت ملائکه درمی‌آورد و..، اینها بخاطر برداشتن این جهت میز است، پس در میز دوئیت وجود دارد که آن دوئیت لازمه استقلال است، وقتی که آن وجود، وجود مستقل است این میز وجود دارد وقتی که آن استقلال تبدیل به نوعی اتحاد شد در واقع آن میز هم از بین می‌رود وجود هم وجود علمی می‌شود و علم هم علم حضوری می‌شود دیگر در آنجا حصول معنا ندارد همین احساس شما، این حالت در وجود خود،

یعنی احساس جبرائیل امین، دقت می‌کنید چه می‌خواهیم کم‌کم بگوییم؟ احساسی که دارید در وجود خود می‌کنید، همان احساس حضور عینی، این همان احساس ملائکه است احساس وجود و ارتباط با ملائکه است که به واسطه این مساله کم‌کم یکی یکی صور افاضه می‌شود هی معانی و مفاهیم صور، حقایق اینها می‌آید این روشن می‌شود در همین حال یک دفعه به نظر شما یک جرقه می‌زند آن جرقه چیست؟ فلان قضیه این است فلان آیه این معنا را می‌دهد فلان مطلب این را می‌دهد این چه می‌شود؟ می‌شود وحی، این حالتی که برای شما در این ارتباط با صور، -حالا نگوئید "در آن زمان سابق وحی بوده، حالا دیگر وحی قطع شده"، وحی نسبت به تشریح قطع شد بله از زمان رسول الله به بعد دیگر تشریح قطع شد و *حلال محمد حلال الی یوم القیامة و حرامه حرام الی یوم القیامة* این تمام شد، دیگر بعد از رسول خدا به امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و تا حالا به امام زمان هم وحی نمی‌شود، تمام شد وحی در زمان پیغمبر، بلکه تفصیلهش در نفس امام وجود دارد ولی دیگر امام علیه‌السلام نمی‌تواند آن حلال رسول خدا را حرام کند چرا؟ چون وحی دیگر قطع شده است بله ممکن است حلالی از دیدگان ما بواسطه اخفاء و بواسطه ظلم ظالمین بواسطه مسائلی حالا یا سماوی یا غیرسماوی مخفی مانده امام علیه‌السلام می‌آید از آن حلال پرده برمی‌دارد احکام را تفصیل می‌کند تبیین می‌کند این کار، کار امام علیه‌السلام است ولی تشریح دیگر نمی‌تواند امام بکند امام زمان هم باشد دیگر نمی‌تواند بکند چرا؟ چون تشریح از بعد رسول خدا قطع شد اما وحی در سایر مطالب دیگر، مثل وحی در باب افاضه معانی، وحی در باب افاضه علوم، وحی در باب رب زدنی فیک تحیرا، وحی در باب سیر در اسماء و صفات کلی الهی برای چه باید قطع شود؟ بعد از پیغمبر چرا قطع بشود؟ آن که تشریح نیست آن که دیگر

احکام حلال و حرام نیست. آن که دیگر قواعد برائت و استصحاب نیست پس آنها هستند و آنها هم هر کدام مراتب خودشان را دارند و مطلب اینجاست که خیلی آمدند قاطی کردند هم آنهایی که خواستند وحی را به یک جاهای دیگر بکشانند و هم آنهایی که آمدند جواب بدهند، همه ریختند به هم، همه خیال کردند که یک فرشته بال می‌زند مثل یک کبوتر همینطوری بلند بشود بیاید بنشیند مثل این هلی‌کوپترهایی که هست که تپ‌تپ می‌کنند این بیاید کنار پیغمبر بنشیند و دست بگذارد در گوش پیغمبر و کسی هم نشنود چون وحی اختصاص دارد، ما هم او را به صورت یک دحیه کلبی و جوان خوشگل رعنا می‌بینیم و بله پیغمبر هم نگاهش می‌کند و قشنگ وحی را تلقی می‌کند بعد هم می‌گوید دیگر اجازه می‌دهید؟ می‌گوید، بفرمائید دیگر خبری نیست نه دیگر فعلا امروز به این مقدار کفایت است و بعد بلند می‌شود عین هلی‌کوپتر تپ‌تپ بلند می‌شود می‌رود بالا این را اسمش را گذاشتند وحی! آقا اینکه وحی نشد این هلی‌کوپتر بازی است این وحی اینطوری نیست من که می‌گویم این واقعیت دارد یعنی برداشت مردم همین است منظور از مردم فقط عامی و اینها نیست عامی و عالمش، این برداشت را از وحی می‌کند که وحی یک مساله‌ای است که از خارج می‌آید البته پیامبر فرد صالحی است! خوب خیلی ممنون که نگفتی از دیوار بالا می‌رود! بزعم آنها پیامبر فقط از دیوار بالا نمی‌رود، پیغمبر دست در جیب کس دیگر نمی‌کند، این مقدار احترام پیغمبر را گذاشتند! در حالی که وحی اصلا این نیست و همان اتحاد وجودی است که نفس نبی با آن عالم بالا پیدا می‌کند، بواسطه آن اتحاد آن حقائق را در وجود خود احساس می‌کند! برای احساس این حقایق در وجود خود این اتحاد لازم است که این انسان بتواند به این مرتبه باشد ما برای اینکه به این مساله برسیم نیاز داریم روزه بگیریم نماز بخوانیم مراقبه بکنیم فلان بکنیم

چهل روز بگذرانیم و بعد من اخلص لله اربعین صباحا جرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه باید این کارها را انجام بدهیم تا به آنجا برسیم ولی نفس رسول خدا دیگر نیازی به اخلاص ندارد هر دقیقه‌اش آن اتحاد است هر دقیقه‌اش وصل است هر دقیقه‌اش وحدت است ما برای اینکه یک همچنین حالی برایمان پیدا بشود بلکه کمتر از آنها چهل روز باید اخلاص کنیم و فلان کنیم نیاتمان را پاک کنیم، درست کنیم، مراقبه کنیم، نه مراقبه در عمل، مراقبه در خیال، در این کله، نه مراقبه در عمل، مراقبه در عمل که کاری ندارد خوب معلوم است که از دیوار بالا نمی‌رویم این چیز واضحی است، این مراقبه در اینجا مهم است که برای کسی هم براحتی حاصل نمی‌شود.

باید اینها را همه را انجام بدهیم تا به آن وحدت برسیم ولی پیغمبر احتیاجی به این ندارد امام زمان علیه‌السلام به اینها نیاز ندارد امام زمان در وحدت است و کسی که در وحدت باشد در طهارت است، دیگر برای چه می‌خواهد اخلاص کند؟ آن نفسش فقط خلوص است نفس امام اخلاص نیست امام در مقام اخلاص نیست امام در مقام ترک گناه نیست بیاید گناه ترک بکند یعنی امام علیه‌السلام هیچ وقت به ذهنش خطور کرده که از دیوار مردم بالا برود و بگوید حالا بخاطر رضای خدا نمی‌کنیم خنده‌دار نیست؟! این خنده‌دار نیست که امام علیه‌السلام فرض کنید که در مقام اخلاص بخواهد بگوید من سرقت نمی‌کنم!! در مقابلش مشروب باشد و بگوید من نمی‌خورم بخاطر رضای خدا!!! اصلا معنا دارد یک همچنین موقعیت و وضعیتی؟! معنا دارد گناه برای امام زمان؟ می‌دانید گناه چیست؟ گناه یک سرسوزن یک لحظه توجه از خدا به غیر خدا بنحو سلب سببیت است و سلب تاثیر، این ذنب لا یغفر است که امام این را هم ندارد. یک همچنین چیزهایی اصلا ما برای خطور نمی‌کند به نظرمان، چیزهایی

که از نظر ما اصلا وجود ندارد، نفس امام علیه السلام اصلا از مرتبه ی مراقبه گذشته، نه اینکه مراقبه نکرده، بلکه مراقبه کرده و دیگر الان گذشته و گذشته از آن مرتبه و به مرتبه طهارت مطلق رسیده است خوب وقتی که به این مرتبه برسد هر وقت بخواهد جبرائیل بیاید در باز است هر وقت بخواهد ملائکه روح الامین بیایند در باز است نیازی به روزه گرفتن ندارد امام روزه بگیرد یک خُرده حالتش بهتر بشود طهارت و تجردش بیشتر بشود! نیاز به روزه گرفتن ندارد او همیشه در حضور است او همیشه در وصل است و او همیشه در وحدت است.

پیغمبر همیشه در وحدت بود تازه او به جبرائیل اجازه می دهد که بیاید یا نیاید، نه اینکه وقتی او بخواهد بیاید بگوید یا رسول الله دو روز قبلش روزه بگیر! می خواهم بیایم بر تو نازل بشوم، -می خواهم صد سال نیایی-، دو روز قبلش روزه بگیر، نمازهایت را با حضور قلب بخوان، قشنگ، روزی یک حزب قرآن ترک نشود، و... من جبرائیل می خواهم بر نفس تو نازل بشوم، صدسال نمی خواهد بیایی، باید بیایی اجازه بگیری، مگر عزرائیل نیامد و اجازه نگرفت؟ از در زدن و مجسم شدن به صورت بشر و... که برای قبض روح حضرت اجازه بگیرد، این اجازه مال همه اولیاء است حالا در آنجا مجسم شده است، برای همه اولیاء خدا باید اجازه بگیرند، کسی که به مقام بقاء به بقاء حق رسیده است اینها همه باید از او اجازه بگیرند، فقط اختصاص به آن حضرت ندارد حالا در آنجا خوب رسول خدا بواسطه امتیازش این اعلان می شود ابراز می شود اظهار می شود ولی اینطور نیست که این مساله خلاصه اختصاص به آن حضرت داشته باشد بلکه برای آن کسانی که به مقام وحدت رسیدند و بقاء به بقاء الهی پیدا کردند آنها هم دارای همان خصوصیات هستند، بلکه اصلا از نظر تکوین، از نظر همان ظهور و بروز حقائق و مسائل ظاهری.

پس بنابراین امتیاز یعنی دوئیت یعنی افتراق و این با تشخیص فرق می‌کند لذا در اینجا مرحوم آخوند می‌فرمایند که امتیاز موانع متعددی دارد یا امتیاز به خود ذات است یعنی خود ذات از ذات دیگری امتیاز پیدا می‌کند مثل ذات باری از سایر مخلوقات که امتیازش به نفس الوجود است یا اینکه امتیاز به امر دیگری است آن امر امر زائد است امر اضافه بر آن شیء است که بواسطه آن صفت از حالت غیرخود امتیاز می‌کند فرض کنید شخصی که جاهل است بواسطه علم متحول به یک وجود دیگری می‌شود و متصف به وصف دیگری می‌شود در این شخص امتیاز است یا امتیاز امر عدمی است یعنی همان جنبه عدمی در اینجا موجب امتیاز اوست مثلاً فرض کنید که یک شخص دیگری ایشان مثلاً خیاط است یکی خیاط نیست آن کسی که عدم‌الخیاطه در اوست این امتیاز پیدا می‌کند از کسی که دارای یک همچنین وصف است یا اینکه از امر وجودی و امر عدمی است یک امر وجودی دارد که عالم است و او عالم نیست و او خیاط است و این خیاط نیست که هر دوی اینها واجد یک وصف و فاقد یک وصف دیگر هستند این هم در مقابل همینطور به این وسیله باز امتیاز از دیگری پیدا می‌کند علی کل حال مساله امتیاز پیدا کردن با مساله تشخیص فرق می‌کند.